



## گفت و گویی با حواد طیب

افغانستان: تراکم درد و رنج، اما، امید هم!

سایت کانون پژوهشی نگاه

## گفت و گویی با جواد طیب

### افغانستان: تراکم درد و رنج، اما، امید هم!

**نگاه:** دو سال از حاکمیت مجدد طالبان بر افغانستان می‌گذرد. بهتر است با این سؤال آغاز کنیم، که از نظر شما حاکمیت مجدد طالبان بر افغانستان در متن چه وضعیت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در خود افغانستان، در منطقه، و در سطح جهان، ممکن شد؟ نقش ایالات متحده، به عنوان یک بازیگر اصلی در صحنه‌ی سیاست افغانستان، و همین‌طور سایر دولت‌های سرمایه‌داری جهان، در این میان چه بود؟

**جواد طیب:** بیست و دو سال پیش از امروز دولت وقت آمریکا، به سرکردگی جورج دبلیو واکر بوش، با شعار «تمدن با توحش در حال جنگ است، یا در کنار ما علیه توحش و تروریسم بایستید؛ یا در پهلوی تروریسم و توحش بر ضد تمدن»، جنگ در افغانستان را آغاز کرد و درست بیست سال بعد از آن، یعنی در ۲۰۲۱، بنا به آمار ارائه شده از جانب موسسه‌ی بین‌المللی «واتسون»، با هزینه کردن حدود سه تریلیون دالر و کشته شدن حدود سه صد هزار انسان، «توحش» و «تمدن» رنجش و عنادشان را کنار گذاشته و با هم آشتی نمودند؛ و اینک دو سال است که نیروهای به شدت ارتجاعی، قرون وسطایی

و جانی‌ترین تروریست‌های بین‌المللی با کمک و یاری مستقیم دولت آمریکا و حامیانش بر شهروندان افغانستان حاکم ساخته شده است.

بیش‌تر از دو سال است که بیش از بیست میلیون انسان این جغرافیا از ابتدایی‌ترین حقوق خود به جرم جنیست‌شان، یعنی زن بودن، محروم هستند. بنا به آمار و گزارش‌های جدید سازمان ملل متحد، بیش‌تر از سی و چهار میلیون انسان از چهل میلیون جمعیت ساکن در افغانستان در فقر مطلق به سر می‌برند. در این دو و اندی سال حاکمیت امارت تروریستی سرمایه، جامعه‌ی افغانستان با اعمال فشار، قتل و جنایت و به وسیله‌ی تحمیل فقر و فلاکت اقتصادی از هر جهتی به عقب‌گرد اجتماعی غیرقابل تصویری سوق داده شده است؛ در نتیجه‌ی این وضعیت اسفبار، همین اکنون زنده‌گی در افغانستان برای همه‌ی شهروندان، به خصوص زنان، نهایت فاجعه‌بار و هول‌ناک است.

در مورد پاره‌ی دوم پرسش، یعنی این که در متن چه وضعیت عمومی سیاسی - اقتصادی و اجتماعی در افغانستان، منطقه و در سطح جهان، طالبان بار دیگر به قدرت بازگشتند؛ در این مورد، در این دو سال، بحث‌ها، سیمناها و تحلیل‌های فراوانی انجام شده است. این‌جا و در این فرصت نمی‌خواهم هر تک آن را باز کنم. اما بسیار فشرده سرتیترهای درشت اوضاع و احوال عمومی دو سال پیش را در افغانستان و به همین گونه در سطح منطقه و فرامنطقه فقط نام می‌برم، چون پرداختن به هر تک و وارد جزئیات هر کدام شدن، سوای این که نیاز به بحث و نوشته‌ی مفصل دارد، لااقل از دید من در توضیح مساله هم قاصر است؛ نه تنها که قادر به تبیین و بیان وضع موجود نیست، بل توضیح آن از این سر، راه‌حل و آلت‌رناتیو به پیش را دوباره جزئی از صورت مساله می‌سازد تا براندازی و دیگرگونی اصل مساله در افغانستان. برای همین تلاش

می‌کنم لنگرگاه تحلیل را سوای اکثر تحلیل‌های کارشناسان، موسسات، دانشگاه‌ها و انستیتوها جای دیگری نشانی کنم.

به هر حال، در آستانه‌ی بدرقه‌ی تروریست‌های طالب به مسند قدرت سیاسی به وسیله‌ی سرمایه‌داری جهانی، وضعیت عمومی در داخل و منطقه را می‌شود به گونه‌ی زیر لیست کرد:

از حکومت دو سره‌ی غنی-عبدالله (دو رئیس‌جمهور) گرفته تا تقلب‌های گسترده‌ی انتخاباتی، از ناکاره‌گی وزرا و کابینه در کابل تا بی‌کاره‌گی استانداران و ماموران حکومتی در سطح ولایات، از اعمال ستم قومی-زبانی در مرکز تا زن‌ستیزی و کودک‌آزاری در همه‌ی قلمرو افغانستان. از فقر و فلاکت بی‌پیشنه تا ارتشاء و فساد اداری در کُل ساختار اداری-سیاسی دولت. از بیکاری و قدرت خرید پایین طبقات فرودست تا جنگ نامعلوم و طولانی که روزانه بیش از صدها کشته و زخمی داشت. از حاکمیت اقتصاد مافیایی بر همه‌ی امور تا وابستگی کُل ساختار اقتصادی فقط به کمک‌های آمریکا. از ارتش ملی و پولیس گوش به فرمان آمریکا-ناتو تا مکتب، معلم و دانش‌آموز خیالی. از تفرقه و جدایی انداختن میان انسان‌ها بر مبنای قوم، زبان، مذهب و سمت تا یک صف‌سازی شورای مالاها و ارگ ریاست جمهوری. از بهره‌برداری، سوءاستفاده و کلاه گذاشتن بر سر دختران دانش‌آموخته در بدل راه‌یابی به یک پُست قراردادی در ریاست جمهوری تا به تجاوز و هتک حرمت به کُل شخصیت زنان در کابینه و پارلمان. از هرچه دخالت بیش‌تر مذهب به سیستم آموزشی، محتوای کُتب درسی تا اسلامیزه سازی کریکولوم دانشکده‌های پزشکی (طب)، اقتصاد، کشاورزی، مهندسی و... از فرصت و فرجه دادن هرچه بیش‌تر به فرقه‌های بنیادگرای دینی همانند حزب اسلامی، حزب تحریر، جمعیت اصلاح و دیگر تروریست‌های مذهبی تا به رهایی هزارها جانی و تروریست از زندان‌ها.

از هم‌آغوشی و موقف‌دهی به جنایت‌پیشه‌گانی چون حکمت‌یار و دیگر سران جهادی در رده‌های بالای حکومت تا مراوده‌ی نهان و آشکار با سرکرده‌های طالب و دیگر گروه‌های تروریستی در قطر، اسلام‌آباد و جاهای دیگر.

در سطح منطقه و پیرامون هم می‌توان از تقابل پاکستان و هند از یک سو، اختلاف قدرت‌های نوظهور منطقه با سیاست‌های آمریکا از سوی دیگر، مشخصاً رویارویی چین- روسیه در برابر سیاست‌های آمریکا و غرب و به همین‌گونه موضوع تایوان، اوکراین و جدال‌های منطقه‌یی و جهانی دیگر یاد کرد. متأسفانه فرایند عمومی در آن دوران هر روز و بیش‌تر از پیش بیان‌گر آن بود که روند از بالا و به حکم و فشار آمریکا در گردابی در گردش بود که خواه ناخواه برآیند آن در جغرافیایی به نام افغانستان، مرداب تروریسمی به نام امارت اسلامی طالبان بود.

سلسله‌ای از وقایع در داخل، منطقه و در سطح جهانی، چه قبل از طالبان و چه امروزه، کماکان به همین منوال است. اما اجازه دهید قبل از این که به بخش اساسی پرسش شما پیرامون نقش آمریکا و در کُل دولت‌های سرمایه‌داری درباره‌ی به حاکمیت رساندن دوباره‌ی تروریسم اسلامی و اساساً تحمیل عقب‌گردهای فکری و اجتماعی در افغانستان، مکثی داشته باشیم پیرامون تحلیل‌های کلیشه‌یی مبتنی بر این رویدادها.

خُب، از آن‌جایی که متأسفانه امروزه در افغانستان جنبش‌های مذهبی و ناسیونالیستی حاکم است؛ لابد اغلب تحلیل‌های «کارشناسان» و «روشن‌فکران» این کشور هم ناسیونالیستی- مذهبی است. جالب است که اساسی‌ترین لنگرگاه تحلیل این کارشناسان پُرمدعا، کلیشه‌ی تکراری‌بی است که گویا افغانستان جامعه‌ی قومی و مذهبی است!! و نتیجتاً هر آلترناتیوی باید مبتنی بر سهم اقوام و مذاهب در قدرت سیاسی باشد. این تصویر حک شده‌ی تکراری، بنیاداً نادرست و غلط است که اساساً به عنوان یک انتخاب

سیاسی از سوی دولت‌های امپریالیستی دخیل در منازعه‌ی افغانستان به خوردشان داده شده است. «این که جامعه‌ی افغانستان واقعا قومی و مذهبی است؟»، من این‌جا وارد بحث نمی‌شوم؛ در جای دیگری به این پرسش پاسخ داده‌ام. دوستان علاقه‌مند می‌توانند زیر عنوان «آیا جامعه‌ی افغانستان واقعا یک جامعه‌ی مذهبی و قومی است؟» پاسخ به این پرسش را مرور کنند.

اما اساس مساله این است که همه‌ی عناصر ناسیونالیستی که امروزه از خوان قدرت سیاسی در حاکمیت تروریست‌ها بدور مانده‌اند، خواستی جز این ندارند که از قیل قوم، زبان، مذهب و مشخصه‌های دیگر دوباره همانند دوره‌های حاکمیت کرسی و غنی در این همه جنایات و فجایع هول‌ناک، که طالبان این روزها دارند خلق می‌کنند، هم شریک شوند.

فرض ناسیونالیست‌ها از جناح‌های مختلف بر این است که گویا در کشورهای دیگر فقط یک زبان و یا یک قوم و مذهب است، حال آن که در هیچ کجایی از جامعه‌ی طبقاتی امروزی، کشور و اجتماعی را نمی‌توان یافت که با معیار و کلیشه‌ی یک‌دست این «متفکران» سازگاری داشته باشد. مساله‌ی مهم‌تر این که در این نگاه، روزنه‌ی دید پروسه‌های تاریخی کور و نابینا است؛ و آن‌جاها هم که مساله‌ی افغانستان به جرم چند قومی و زبانی نزد این‌ها دادگاهی می‌شود، مقصر و بزه‌کار نه یک سیستم و ساختار اقتصادی-سیاسی، بل افرادی و فیگورهای است که خودشان هم به حق همین کاراکترها و فیگورهای سیاسی را اجیر و خودفروخته‌ی این و یا آن دولت درگیر در منازعه‌ی قدرت در کشور می‌دانند. به عنوان مثال، در بی‌شمار تحلیل‌های این دو سال اخیر، سُستی، گناه و خطای تسلیم‌دهی افغانستان به دست تروریست‌های طالب، فقط و فقط کار چند فرد دانش‌آموخته‌ی دانشگاه آمریکایی بیروت همانند غنی، خلیل زاد،

کرزی و ممکن کسانی دیگری منتسب به یک قوم مشخصی (پشتون) دانسته می‌شود، در حالی که در همین حکومت موزاییکی بیست سال گذشته، در کنار کرزی و غنی، آدم‌هایی چون مارشال فهیم، عبدالله عبدالله، مارشال رشید دوستم، احمد ضیا مسعود، محمد محقق، یونس قانونی، کریم خلیلی و به همین گونه از همه‌ی این مشخصات و ممیزه‌ها و به زعم خودشان اقوام و مذاهب شریک در قدرت و نفر دوم و سوم مملکت بودند. در این بحبوحه، ناسیونالیست‌های عظمت‌طلب در افغانستان هم تقصیر را، گویا به دلیل سنگ‌اندازی در پروسه‌ی «ملت‌سازی»، بر گردن معامله‌گران (تیکه‌داران) قومی تاجیک، ازبیک، هزاره و... می‌اندازند و به همین گونه جناح مخالف، یعنی ناسیونالیسم قومی - زبانی، همه‌ی کاسه و کوزه را به سر و صورت کاسب‌کاران قومی پشتون حواله می‌کنند؛ اما اساس مساله این است که همه‌ی سران حکومت در بیست سال گذشته، از راس تا ذیل آن، بدون استثنا نه تنها که در حد خود جنایت و زن‌ستیزی کردند، بلکه با وجود دریافت پول‌های هنگفت از حامیان جهانی‌شان، در راس آمریکا، فقر و فلاکت گسترده‌ی را بر اکثریت مردم کارگر و محروم تحمیل نمودند.

به همین گونه، به عنوان مظهره‌های خدمت‌گذار در خدمت یک سیستم و ساختار اقتصادی - سیاسی و تقابل و رویارویی جناح‌های مختلف در این ساختار در زمین بازی افغانستان در بازگشت تروریست‌های طالب به قدرت سیاسی نقش ایفا کردند. هیچ‌کدام از این نیروهای مرتجع و جیره‌خوار بدون گناه و تقصیر نیستند؛ سوای این که به کدام قوم، زبان، مذهب و مشخصه‌ی دیگری وابسته باشند. جالب‌تر این که همه‌ی رهبران و سران ناسیونالیست، خواه عظمت‌طلب و خواه قومی - زبانی که حالا از اریکه‌ی قدرت بدور استند و به گونه‌ی از عمل‌کرد حکومت‌های ناسیونال - فاشیستی در دوره‌های مختلف منہزم، دل‌زده و متنفر استند، آلت‌رناتیو امروزی‌شان دوباره در همان دایره‌ی

ناسیونالیسم است؛ چه آن‌هایی که تابلوی فدرالیسم و تمرکززدایی را بلند می‌کنند و چه هم کسانی که ایده‌های خودمختاری و تجزیه را این‌جا و آن‌جا باد می‌زنند. همه‌ی این تحلیل‌ها، کشمکش افغانستان را خلق‌الساعه و فقط ناشی از تنش‌های درون قومی و میان قومی-زبانی می‌دانند؛ حال آن‌که مسالهی افغانستان را از همان ابتدا باید در دل بحران سرمایه‌داری جهانی و کارزارهای قدرت‌های امپریالیستی در برابر هم به بررسی گرفت، نه تنش و کشیدگی دُرانی‌ها با غلجایی‌ها یا هم مسالهی تباری و زبانی میان اقوام. البته این به مفهومی آن نیست که سلسله‌یی از دگرگونی‌ها و مسایل داخلی، همه هیچ‌اند؛ هر کدام می‌تواند بخشی از واقعیت فرایند در جریان جامعه‌ی افغانستان باشد، اما نهایتاً این‌ها فاکتورها اساسی و تعیین‌کننده نیستند.

از آن‌جایی که بخش بزرگی از تحلیل‌گران و الیت سیاسی افغانستان از آگاهی واقعی تاریخ عقب بوده و استند و به همین دلیل هم است که هیچ‌گاهی این پرسش اساسی برایشان پیش نشده است، که چرا جامعه‌ی افغانستان در سیر تحول اجتماعی خویش بارها از بالا و با فشار و حمایت مستقیم سرمایه‌داری جهانی به عقب برگشت داده می‌شود؟ این چه دایره و چنبره‌یی است که جامعه‌ی افغانستان در فرایند رشد اجتماعی‌اش هی تا مقطعی پیش برود و دوباره از صفر آغاز کند؟

اگر افغانستان را به عنوان یک کشور جدید کم و بیش در محدوده‌ی قلمرو امروزی‌اش به بحث بگیریم، پانزدهم آگست ۲۰۲۱ نخستین بار نیست که این جامعه عملا و عمداً به وسیله‌ی سرمایه‌داری جهانی در مسیر غلط تاریخ قرار داده می‌شود. البته که این‌جا منظور من سرزمینی از لحاظ قدمت تاریخی، که از کهن‌ترین قلمروهای جهان بوده و در مسیر جاده‌ی ابریشم محل اتصال بزرگ‌ترین تمدن‌های دنیا و جزئی از مهم‌ترین مراکز تجارت جهانی آن زمان به شمار می‌رفته، نیست؛ ولی به عنوان یک واحد سیاسی



کشوری در بیش‌تر از یک‌سده چندین بار است که این جامعه به عقب برگشت داده می‌شود و مهم‌تر این که هر بار ارتجاعی‌ترین نیروهای همان عصر با تباری و فشار بورژوازی جهانی بر سر قدرت می‌آیند.

اگر به ایست‌ها و توقف‌های خُرد و کوچک چشم ببندیم، دست‌کم این سومین بار است که کشور و جامعه‌ی به نام افغانستان عمداً و به جبر از مسیر رشد و توسعه‌ی روتین اجتماعی کنده و به گذشته‌های دور برگردانده می‌شود. بار نخست با سقوط دولت امانی، نوبت دوم با فروپاشی آخرین حکومت حزب دموکراتیک خلق و اینک بار سوم با بدرقه‌ی تروریست‌ها تا به کاخ ریاست جمهوری افغانستان، روند نیمه‌جان رو به پیش جامعه را تیره و تار نمودند.

قصدم ابداً این نیست که دولت امان‌الله و به همین گونه حکومت نجیب‌الله و اشرف غنی از بهترین حکومت‌ها بوده و نه باید سرنگون می‌شدند؛ مسأله‌ی اساسی این است که پسا هر یکی از این ساختارها، مرتجع‌ترین نیروهای همان دوره به هم‌دستی و دسیسه‌چینی کشورهای امپریالیستی بر سر قدرت می‌آیند و **مهم‌تر از همه** ضمن فروپاشی کُل امور، جامعه را ده‌ها سال از نظر فکری - اجتماعی به گذشته بر می‌گردانند. چرایی و شکافتن این مسأله در تاریخ معاصر افغانستان از مسایل اساسی و تعیین‌کننده‌ی عبور از وضعیت امروزیست.

همان‌گونه‌یی که از ابتدای مشخص شدن و تعیین قلمرو افغانستان میان روسیه تزاری و انگلیس به عنوان یک واحد سیاسی جدید در خطه‌ی حایل و آوردگاه تقابل منافع ابرقدرت‌های آن عصر، مشخص شده بود، تا کنون سرمایه‌داری جهانی بنا به نیاز و کشمکش هر بحران‌ش تلاش می‌کند مسیر این جامعه و کشورهای همانند را برای توسعه و پیش‌رفت به بُن‌بست مواجه کند. سرمایه‌ی جهانی چه برای رفع و رجوع به

بحران درون ساختاری اش و چه هم در برابر حریف درون خانوادگی اش به عنوان نمونه‌ی  
امروزی تقابل سرمایه‌ی چین- روسیه در برابر سرمایه‌ی آمریکا- ناتو، نیاز به زمین‌های  
سوخته و ملل پراکنده بر مبنای قوم، مذهب، زبان و... دارد که به عنوان رزم‌گاه و میدان  
جنگ از آن‌ها استفاده کنند. امروزه افغانستان، سوریه، لیبی، اوکراین، فلسطین و نقاط  
همانند حیثیت هم‌چون نبردگاه‌ها را دارند.

شکل‌گیری ساختارها و فروپاشی مکانیزم‌های سیاسی در سرزمین‌های مثل افغانستان  
به وسیله‌ی سرمایه‌داری جهانی در یک چنین چشم‌اندازی دارای مفهوم و معناست؛ نه  
آن چیزی که در مطلوبیت جنگ و کشمکش‌ها از سوی ابر رسانه‌های سرمایه‌داری زیر  
عنوان نقض حقوق بشر، داشتن سلاح‌های اتمی، وجود تروریسم و وجود حکومت‌های  
دیکتاتوری و... در خورد جامعه داده می‌شود.

ضرورت جنگ از دل مناسبات سرمایه‌داری بیرون می‌زند؛ هر قدر چرخه‌ی سیستم  
سرمایه‌داری خوب بچرخد، به همان اندازه این نظام دچار بحران می‌شود و برای دور  
زدن بحران ساختاری که اساساً همان گرایش نزولی نرخ سود است، ضمن زدن معیشت  
اولیه‌ی همه‌ی مردم، به خصوص طبقه‌ی کارگر، راهی جز نابودی نیروهای مولد ندارد  
و امروزه این کار بیش‌تر از طُرق دیگر، به وسیله‌ی جنگ‌ها، عملی شده و چرخه‌ی از  
سرگیری انباشت بدوی اولیه در هم‌چون کشورها که مانع پیش‌رفت و توسعه‌شان  
شده‌اند، ارزان‌تر و ساده‌تر میسر است.

اجازه دهید این‌جا در پراتنز بگویم، ممکن برای کسانی که تازه نقدهای اویگن فوم-  
باورک و دیگرانی بعد از او را به گونه‌ی آماتور مرور کرده باشند، مساله‌ی بحران  
ساختاری سرمایه بر مبنای گرایش نزولی نرخ سود تخیل و وهم به نظر آید. اما خاطر  
نشان می‌کنم، جدای از بحث‌های اثباتی و نقدهای بنیادی‌یی که بر باورک و دیگران

به حق صورت گرفته است؛ مارکس در همان زمان تا حدی متوجه این برداشتها از سوی کسانی همانند باورک بود و به همین جهت در جلد سوم «کاپیتال» می‌گوید: «کاهش سود را نباید با حجم کل سود اشتباه گرفت، نرخ سود رو به کاهش می‌رود، اما حجم سود {می‌تواند} افزایش یابد، زیرا کل سرمایه‌ی اجتماعی روز به روز بزرگ‌تر و تعداد کارگرانی که استثمار می‌شوند هر روز ازدیاد می‌یابد؛ حتی با این فرض که نرخ سود کاهش یابد، حجم سود در اثر افزایش سرمایه بیش‌تر خواهد شد. عوامل مشخصی وجود دارد که به افزایش نرخ سود کمک می‌کند تشدید استثمار کارگران، پایان آوردن دست‌مزد کارگران و...»

به هر حال، جنگ بیست‌ساله‌ی پسا یازدهم سپتامبر به بهانه‌ی ریشه‌کن کردن تروریسم در افغانستان و منطقه و به تعقیب آن حمله و لشکرکشی آمریکا و شرکا به عراق و سرکوب آلترناتیوهای مردمی در بهار عربی و این روزها نسل‌کشی در غزه، همه و همه، بیش از پیش ضرورت جنگ در وجه تولید سرمایه‌داری را برای همگان آفتابی ساخته است و نمی‌شود این واقعیت آفتابی را انکار کرد.

می‌خواهم بگویم از این سر هم مساله فی‌نفسه نه در محدوده‌ی داخلی افغانستان، که همیشه این کشور به منزله‌ی یک ناحیه و منطقه‌ی تعیین‌کننده در کشمکش سهم‌خواهی ابرقدرت‌های جهانی دارای نقش پر اهمیت بوده و است، بلکه فقط در یک چشم‌انداز و افق جهانی است که می‌شود سقوط جمهوریت بیست‌ساله‌ی مورد حمایت غربی‌ها در افغانستان، توافق کشورهای دخیل در جدال افغانستان برای برگشت دوباره‌ی تروریست‌ها به قدرت و بخشی از مسایل منطقه‌یی را توضیح داد.

با نگاه‌های دم‌دستی، سست و سبک ناسیونالیستی- مذهبی، و در کل افغانستان را تافته‌ی جدا بافته از کل مسایل جهان دانستن، نمی‌توان تاریخ خونین بیش از یک

سده‌ی این کشور را که برای شهروندانش فقط گورستان عدالت، برابری و رفاه بوده به بررسی گرفت. با لنگرگاه‌های بی‌بنیاد، نه تنها که نمی‌توان مسایل را انضمامی به تحلیل گرفت، بل در زمینه‌ی به‌آلترناتیو آینده، دچار سقوط به لجن‌زار ناسیونالیسم و مذهب و دوباره همان دایره‌ی شکست‌خورده را به دور و گردش خواهیم نشست.

جدال و کشمکشی که در این جغرافیا در جریان است، از دید من به مشکلات خیلی بنیادی‌تری در سطح جهانی به نفع سیستم سرمایه‌داری جهانی باید پاسخ بدهد؛ نه «عمق استراتژیک پاکستان» و چه می‌دانم «کشیدگی و نزاع دو قبیله‌ی فلان قوم» و یا «سلطه‌ی زبان پشتو بر زبان فارسی و زبان‌های دیگر».

**نگاه:** یک سؤال مطرح این است، که از منظر ایالات متحده، سایر دولت‌های سرمایه‌داری جهانی، و حتا منطقه‌ای - که هر یک به سهم خود در پیروزی طالبان نقش داشتند - حاکمیت طالبان قرار بود کدام سیاست‌های تعیین‌کننده و مهمی را در افغانستان به انجام برساند، که دولت‌های قبلی در انجام و پیش‌برد آن‌ها ناتوان بودند؟

**جواد طیب:** می‌دانم که پاسخ به پرسش نخست به ناچار جهت باز کردن موضوع کمی طولانی شد، اما سعی می‌کنم این پرسش و پرسش‌های بعدی را در حد توان فشرده پاسخ دهم تا از محدوده و چهارچوبی که «نگاه» برای مصاحبه تعیین کرده، خارج نشوم. به همین‌گونه تلاش می‌کنم تا محتوی بیش‌تر را در کلمات کم‌تری خدمت دوستانی که می‌خوانند ارایه کنم؛ هرچند که پاسخ به این پرسش هم مستلزم توضیح مفصل و شکافتن جنبه‌های مختلف از سیاست کشورهای درگیر در جدال و کشمکش افغانستان است.

به هر حال! در این شکی نیست که در تقابل منافع، هر کدام از این کشورها فقط و فقط تمرکزشان در سبک و سنگین‌سازی سود و زیان خودشان بوده و است؛ این که مردم افغانستان، به خصوص زنان و کودکان، در چه وضعیتی قرار دارند؛ این که فقر و فلاکت گلوی همه‌ی شهروندان این کشور را تا سرحد مرگ خفه کرده و به سختی می‌فشارد؛ این که چهل میلیون انسان با دست و دهن بسته در زندانی به بند کشیده شده‌اند که زندانبان‌ها همه تروریست، قاتل، خونی و تبه‌کار استند؛ در تقابل منافع سرمایه‌داران به مَفْت هم معنا و مفهومی ندارد.

به باور من، در همین کشمکش میان دولت‌ها هم برخلاف تحلیل بیش‌تر از کارشناسان که کارت برنده‌ی بازی را بعد از بیرون شدن آمریکا از افغانستان دست روسیه، چین و کشورهای منطقه می‌بینند، نهایتاً سود بیش‌تر را مقدم بر هر یکی از این کشورها در منطقه، ایالات متحده و در کُل غرب از این غائله می‌برد.

بیش‌تر از کارشناسان در همان ابتدا، تسلیمی قدرت سیاسی به طالبان به وسیله‌ی آمریکا و حتا امروزه تحلیل‌شان این بوده و است که گویا آمریکا هم همانند شوروی سابق در افغانستان و منطقه شکست خورد و این افول سیاست‌ها و دست‌درازی آمریکا در ابعاد وسیع‌تر در سطح جهانی است. اما به باور من، اساساً مساله این طور نیست. آمریکا نه تنها که در مسایل خاورمیانه و به گونه‌ی در خاوردور، نه این که شکست نخورده است، بل امروزه مشخصاً در قضیه‌ی افغانستان از قبل قطر، سعودی و پاکستان، سلطه‌ی بیش‌تر از چین و روسیه را بر طالبان، تروریست‌ها و در کُل عناصر اسلام سیاسی در منطقه دارد.

آمریکا در بیست سال گذشته به بهانه‌ی مبارزه با تروریسم، افغانستان را به انبار از جنگ‌افزار و مهمات جنگی تبدیل کرد؛ میلیتاریزم و شقاق و نفاق را در بین مردم

افغانستان، عراق، سوریه و لیبی تا حد توان رشد داد؛ به هزاران انفجاری، انتحاری و عاملان موثر بم‌ها در پاکستان و افغانستان مدرسه و آموزشگاه ساخت؛ حساسیت‌های قومی، مذهبی، زبانی و تباری را در سراسر منطقه، به ویژه در افغانستان، به پیمان‌های وسیع میدان داد؛ اساساً در یک چنین اوضاع و احوالی در پانزدهم اگست ۲۰۲۱، کلید انبارهای تسلیحات نظامی را تسلیم یک نیروی به شدت مرتجع، جانی و تروریسم جهانی کرد. مسلماً که یک چنین وضعیتی و یک چنین کشوری با حاکمیت گل‌ای از جنایت‌پیشه‌گان، آن‌هم در رقابت و بازی‌یی که هیچ قواعدی ندارد، نه این که به نفع چین، روسیه و کشورهای منطقه نیست، بل در دهه‌های بعد، افغانستان با حاکمیت تروریست‌ها بر آن می‌تواند بدتر از پاکستان امروزی لانه و کاشانه‌ی تروریسم بین‌المللی باشد و از این سر آمریکا می‌تواند منطقه را برای مدت طولانی وارد دوره‌ی پُر آشوب نماید که آن موقع ساکنان منطقه وضعیت امروزه را نسبت به آن زمان ترجیح خواهند داد.

در پاسخ به پرسش شما باید بگوییم طالبان و تروریسم حاکم در قدرت سیاسی در افغانستان می‌تواند چنین سیاست‌هایی را خیلی بهتر و ارزان‌تر از نظام‌های گذشته در منطقه برای آمریکا و شرکا، بر ضد کشورهای منطقه، به ویژه بر علیه چین و روسیه، انجام دهد.

بدین اساس، سیاست‌های آمریکا و در کل غرب در رقابت و تقابلی که مشخصاً با چین و روسیه دارند، از دید من شکست نخورده، بلکه آمریکا و متحدان غربی‌اش فقط خود را از متن جنگ گرم کمی عقب کشیده‌اند و اوضاع را تا حدی به مراد و مقصد خود از طریق کشورهای دیگر تحت نظارت دارند. این عقب‌نشینی برای آمریکا و غربی‌ها از یک سو فرصت این را فراهم می‌سازد تا مسؤولیت وقایع ضدبشری را لاقلاً از روی

دوش خویش در آینده بردارند و از سوی دیگر در مراحل بعدی فقط در مسایلی که منافعشان ایجاب می‌کند، گزینشی وارد عمل شوند. این هم از لحاظ نظامی و مالی به نفع آمریکا و ناتو است و هم از جنبه‌ی فشارهای داخلی و بین‌المللی‌یی که بر این دولت‌ها وارد بود، تا حدی می‌توانند دست شهروندان‌شان در اروپا و آمریکا را از گریبان خود کوتاه سازند.

**نگاه:** اگر ممکن است، کمی بیش‌تر در مورد سیاست‌ها و انتظارات اصلی‌ترین بازیگران صحنه‌ی سیاست افغانستان - ایالات متحده، چین، روسیه، پاکستان و... توضیح بدهید. طبیعتاً همگی این‌ها یک سیاست واحد در قبال افغانستان را دنبال نمی‌کردند و انتظار هم‌سانی هم از حاکمیت مجدد طالبان نداشتند؟

**جواد طیب:** از منظر مداخله‌های بیرونی، اساساً دو طرف اصلی در جدال افغانستان در تنازع و کشمکش هستند؛ یک طرف آمریکا و متحدانش و طرف دیگر روسیه و چین. اما همان‌گونه که در پاسخ به پرسش قبلی به آن اشاره شد، حالا دیگر مسایل منطقه و جهانی در آوردگاه‌هایی همانند افغانستان، اوکراین، فلسطین و کشورهای همانند فشرده و متراکم شده است.

بر این مینا، جدای از کشورهای دور و بر و همسایه‌های افغانستان، می‌توان سیاست کشورهایی از نقاط دیگر جهان را چه حول و حوش این دو سرمایه و چه در سطح انفرادی برای این که از یک طرف از اوضاع و احوال در سطح بین‌المللی عقب‌نمانند و از طرف دیگر بنا به منافع و مصلحتی که برای خود دارند بتوانند به حریف و رقیب خود، حتی اگر در یک اتحاد هم باشند، ضربه و آسیبی وارد کنند، دید. اما نهایتاً در این تضاد،

طرف‌های اصلی چه بر سر قدر قدرتی و پرستیژ بین‌المللی و چه هم به عنوان دو سرمایه‌ی رویاروی هم در کسب سود بیش‌تر و سهم افزون‌تر در مناسبات اقتصادی-سیاسی تعیین‌کننده است.

جدای از طرف‌های اصلی، یکی از کشورهای که در نبرد نیم قرن‌هی افغانستان بیش‌تر بر سر زبان‌ها است و به باور بخشی از تحلیل‌های دم‌دستی، گویا کارزارهای سیاسی این کشور در جدال همسایه‌اش، یعنی افغانستان، بسیار تعیین‌کننده می‌باشد پاکستان است. پاکستان با داشتن طولانی‌ترین مرز مشترک با افغانستان و با وجود اختلاف و مشاجره‌های مرزی و به همین‌گونه کشیدگی‌های اقتصادی-سیاسی، به ویژه در قسمت کالاها و ترانزیت، سیاست و استراتیژی مشخص و طولانی‌مدت در رابطه به افغانستان نداشته و ندارد.

این کشور در دوران جنگ سرد، پایگاه و کارخانه‌ی ساخت و ساز نیروی‌های اسلام سیاسی در هم‌کاری نزدیک با عربستان سعودی برای ایجاد کمربند سبز و جلوگیری از نیروهای بلوک شرق از سوی آمریکا و غرب مأمور بود. مرآوده و ساز و کار سیاسی‌اش در مورد افغانستان و منطقه قدم به قدم جز پیروی از سیاست‌های آمریکا و ناتو چیزی دیگری نبود. به همین‌گونه، در جریان جنگ‌های داخلی و دور اول حاکمیت طالبان هم ضمن این که همیشه خواسته‌ی برتری و نوع تعیین‌کنندگی خود را در برابر سیاست‌های هند در افغانستان و منطقه نشان داد، اما هم‌کاری و نزدیکی‌اش با چین و هم‌زمان اطاعت و اقتدای سیاست‌های این کشور به آمریکا و ناتو وضعیت این جامعه را تا کنون بسیار شکننده و تلوتلوخوران از یک کودتاه تسلیم کودتای دیگر فوج یا ارتش ساخته است. نهایتاً، سیاست‌های پاکستان چه امروز و چه هم در دوره‌های گذشته بیش‌تر متکی بوده به سیاست امتیازطلبی از دو طرف اصلی در جدال افغانستان و منطقه.



سواى همى تلاش‌هاىى كه از سوى رهبران رنگارنگ پاكستان در پس هر كودتا به خرج داده مى‌شود، پاكستان هيچ‌گاه نتوانسته يك جايگاه راه‌بردى را نزد قدرت‌هاى جهان به دست آورد. ادامه‌ى يك چنين فرايندى در پاكستان، همان‌گونه كه جهت بسيار تباه‌كننده‌ى آن خود را در نارضايتى‌هاى بسيار گسترده‌ى شهروندان و بحران اقتصادى- سياسى كه در كل عمر هفت دهه‌ى پاكستان بى‌پيشينه است، اوضاع اين كشور را از حالت نه جنگ و نه آرامش به پرت‌گاه و باتلاق جنگ داخلى و اوضاع بسيار متشنج هدايت مى‌كند. بر بنياد يك چنين سياست‌هاىى از اوان شكل‌گيرى اين كشور، اقتصاد پاكستان بيش‌تر متكى است به قرض و اعتبار از بانك‌هاى خارجى و نهادهاى بين‌المللى، در مقابل، رقيب اصلى اين كشور هند نه تنها كه نظر به قدر و اعتبارى كه در عرصه‌هاى منطقه‌ى و بين‌المللى دارد، اين كشور را هر چه بيش‌تر به انزوای جهانی سوق داده است، بل نظر به ارزىابى و برآورد نهادهاى معتبر جهانى، هند تا سال ۲۰۳۱ جايگاه سومين اقتصاد جهان را به خود اختصاص خواهد داد. هندوستان در حال حاضر پس از آمريكا، چين، جاپان و آلمان، رتبه‌ى پنجم اقتصاد جهان را دارد.

در اين زمينه هم بر خلاف اكثريت تحليل‌هاى امروذى، هيچ سياستى در منازعه و كشمكش افغانستان به اندازه‌ى سياست‌هاى پاكستان و ايران روشن و بسيار واضح نبوده و نيست.

اگر سياست‌هاى پاكستان بيش‌تر تكيه زده بر امتيازطلبى، سياست‌هاى رژيم انسان‌ستيز جمهورى اسلامى در ايران فقط فرصت‌طلبانه و سودجويانه در مسير استمرار حيات ننگين رژيم سرمايه ولايت فقيه بوده است. اگر ايران، غرولند بر سر آب و حقا به قدرت‌هاى حاكم در افغانستان داشته و يا هم بر سر مسايل مذهبى و گويا تنش‌اش با

آمریکا، هیچ سیاستی را که به نفع فرودستان و در کل مردم ایران باشد، نه در افغانستان، بلکه در هیچ کجای دنیا اتخاذ نکرده است.

این رژیم به شدت مستبد و قُلدر که فقط به زور اعدام، زندان، شکنجه، سنگ‌سار، شلاق و در کل سرکوب، خشونت و جنایات هول‌ناک در برابر بیش از هشتاد میلیون مردم ایران منحصاً اپوزیسیون و برانداز این رژیم خون‌آشام که امروزه دارد آخرین نفس‌های متعفن‌اش را می‌کشد؛ سیاست چه، که همه‌ی هم و غم‌اش مبتنی بر این است که اگر بتواند زنده‌گی فضاقت‌بار و شر‌آورش را چند روز دیگر تمدید کند. سیاست‌های سرمایه‌ی مذهبی رژیم جنایت‌پیشه‌ی حاکم در ایران، چه در دوران جنگ‌های داخلی افغانستان و چه در حکومت بیست ساله با حمایت آمریکا و چه هم‌امروزه، در مرادده با تروریست‌های هم‌کیش و هم‌پیشه‌اش در افغانستان، فقط و فقط بر سر امتداد حیات خجالت‌بار و مُهمل این رژیم بوده است. حتا با همه‌ی شعارهایی که علیه آمریکا سر می‌دهد، در موضوع القاعده، عراق، داعش، طالبان و مسایل دیگر در سطح منطقه، بار بار با آمریکا وارد معامله‌های ننگینی شده است.

سیاست کشورهای چوَن ترکیه، عربستان سعودی، قطر، امارات متحده و... را می‌توان در نقش‌های که دارند توضیح داد. اما اساس مساله این است که اکثریت این سیاست‌ها در بنیاد ضد انسانی و بشرستیزانه است. همان‌گونه که این کشورها بنا به هر منفعت و سودی، چنین جنایات و فجایعی را علیه بشریت افغانستان و هر کجای دیگر انجام می‌دهند، خواه ناخواه قدرت‌های تراز اول بین‌المللی هم چون سیاست و کارزارهای سیاسی نظامی را بنا به منافع اقتصادی و قدرقدرتی سیاسی‌یی که در سطح جهانی دارند در برابر خود این کشورها و بشریت این سرزمین‌ها انجام می‌دهند؛ متاسفانه همین است اصول روابط بین‌المللی و سیاست جهانی در دولت‌های سرمایه‌داری.

**نگاه:** کارنامه‌ی طالبان را در طول این دو سال چگونه ارزیابی می‌کنید؟ تا چه اندازه در انجام و پیش‌برد این سیاست‌ها موفق بوده است؟ و در غیر این صورت، چه موانعی - داخلی، منطقه‌ای و جهانی - در راه به انجام رسیدن این سیاست‌ها عمل کرده است؟

**جواد طیب:** خُب، تا کنون همان‌گونه که در آوردن این گروه تروریستی بر سر قدرت مخالفت جدی‌یی در سطح کشورهای منطقه و فرامنطقه نبوده، در اجرای سیاست‌های ضد انسانی این گروه هم امروزه نه فقط که موانع و محذوری در سطح منطقه و بین‌المللی به استثناء اظهارنظرهای دیپلماتیک و بسیار خنثی دیده نمی‌شود، بلکه چه بسا که با فرستادن بسته‌های نقدی ده‌ها میلیون دلاری در هفته از سوی آمریکا و دعوت هیات رمه‌وار این تروریست‌ها در نشست‌های منطقه‌یی و توافق و وعده‌ی سرمایه‌گذاری از سوی کشورهای چون ایران، چین، ازبیکستان و... به گرمی بدرقه و همراهی می‌شوند.

کارنامه‌ی طالبان در بیش‌تر از دو سال گذشته در افغانستان به شدت سیاه، مایه‌ی شرم‌ساری، و لکه‌ی ننگ و نفرت بر پیشانی آمریکا، ناتو و طرف مقابل، چین و روسیه، و همه‌ی دولت‌های سرمایه‌داری دخیل در کشمکش افغانستان است.

جدای از ادبار و سیه‌روزی که طالبان بر مردم، و به ویژه زنان، تحمیل کرده‌اند، در انجام سیاست‌ها و وظایفی که بر دوش دارند کماکان موفق عمل کرده‌اند. در این دو سال، تروریست‌های طالب توانستند بیش از بیست میلیون انسان را سوای نواختن همه‌ی شیپور و کرنای دولت‌های سرمایه‌داری در آمریکا، اروپا و سایر کشورهای جهان مبتنی بر «مدنیت» و «تمدن»، از آموزش، کار، تفریح و هر نوع فعالیت اجتماعی محروم سازند.

تروریست‌ها با هم‌دستی و هم‌یاری مستقیم این دولت‌ها توانستند نظامی‌گری، قلدری، بی‌قانونی، سلاخی و جنایت را در حق همه‌ی مردم افغانستان، به خصوص زنان، به امر عادی و روتین مبدل کنند و هر صدای اعتراض و مخالفت را به نیستی محکوم کنند. این خطرناک‌ترین جانیان جهانی توانستند مقررات دوران قرون وسطی را با سرکوب و خشونت به مراتب شنیع‌تر از دوره‌ی قرون وسطی در این عصر و زمانه در روز روشن و در محضر نهادها و دولت‌های بسیار پر مدعا با اکت و ادای حقوق بشر دوستانه بر مردم افغانستان تعمیم و تحمیل کنند. این‌ها کماکان قادر شدند بنیاد و شیرازه‌ی جامعه را متاسفانه از میسر رشد منحرف و انواع عقب‌گردهای نظری و اجتماعی را بر بشریت آن جغرافیا تحمیل کنند. طالبان توانستند انفجار، انتحار و فرهنگ کشتار انسان و انسان‌ستیزی را در جشن‌های خودی‌شان به رژه و مارش سوق دهند و به گونه‌ی تلاش دارند تا از مجراهای رسمی و دولتی در جامعه نهادینه بسازند. همه‌روزه بیش از پیش در مدرسه‌سازی جهت آموزش‌های تروریستی میان هم مسابقه و سبقت گرفتن به راه انداخته‌اند. اگر در دوران ایجاد این گروه تروریستی و بخشی از عناصر اسلام سیاسی، چندین مدرسه همانند حقانیه، در پشاور، راولپندی، پنجاب و کوئته پاکستان زیر نظر جمعیت علمای پاکستان و بخش‌های دیگر در آن‌جا فعال بود، در این دو سال بیش از ده‌ها هزار مسجد و مدرسه در سراسر افغانستان رسماً به آموزش و پرورش بنیادگرایی، از جمله انتحار و انفجار، اختصاص داده شده است.

نصاب-آموزشی در مکتب‌ها و کریکولوم و کورس پالیسی‌های دانشگاه‌ها نه تنها که بیش از پیش محمل آموزش‌ها و دیدگاه‌های تروریستی شده، بل این روزها برای همه‌ی استادان دانشگاه‌ها و معلمان سیمنارها و کورس‌های عقیدتی برگزار می‌کنند. جامعه‌یی که از بالا و با فشار، قتل و وحشی‌گری در این مسیر سوق داده می‌شود و نهایتاً به گند

کشیده می‌شود، تصور اوضاع و احوال یک دهه بعدش زیاد هنر و فهم تحلیلی نمی‌خواهد.

تروریست‌های طالب در جهت منافع آمریکا، سیاست‌های آشوب‌گری دوام‌دار در افغانستان و منطقه را پی‌گیر و بی‌وقفه دارند عملی می‌کنند و از این سر در اجرای این سیاست‌ها، آن‌هم به قیمت جان هزاران انسان و زندانی و به بند کشیدن بیش از نصف از جمعیت چهل میلیونی این کشور، متاسفانه موفق بوده‌اند.

**نگاه:** صحنه‌ی داخلی افغانستان را بیش‌تر توضیح بدهید. بی‌حقوقی سیاسی و مدنی، فقر و فلاکت، بیکاری و آوارگی، و مصایب هراس‌انگیز دیگری که جامعه‌ی افغانستان را فرا گرفته است، بی‌شک به مبارزه و مقاومت، به ویژه زنان، دامن زده است. اما به نظر نمی‌آید این مبارزه و مقاومت فراگیر شده باشند؟ دلایل این امر چیست؟ نقش طبقه‌ی کارگر و فعالین کارگری در این میان چیست؟ پیش از این فعالیت‌هایی در زمینه‌ی سازمان‌گری در طبقه، در بین بیکاران، و اعتراضاتی از کارگران، را شاهد بودیم. آیا چنین فعالیت‌ها و اعتراضاتی تداوم دارند؟

**جواد طیب:** همان‌گونه که در پاسخ به پرسش‌های بالا، جاهایی به صحنه‌ی داخلی کشور تماس گرفتیم، گفتم، وضعیت مردم زیر سلطه‌ی تروریست‌های طالب به شدت وحشت‌بار و توأم با مصائب و اشکال ستم اجتماعی است. از یک سو اتحاد فقر و فلاکت و از سوی دیگر در کنار ظلم و جنایت طالبان، آواره‌گی، سونامی و خشم طبیعت در هیات سیلاب، خشک‌سالی، زمین‌لرزه‌های پی‌هم و... کارد را به استخوان مردم رسانیده است.

مبارزه، مقاومت و «نه»ی کلان زنان، که اساسا دست رد کُل جامعه به سینه‌ی کُل عناصر اسلام سیاسی و ناسیونالیسم بود، کوبیده شد. از همان ابتدای آمدن طالبان تروریست بر سر قدرت، در اکثر شهرهای افغانستان زنان به خیابان‌ها ریختند و بر خلاف همه‌ی پیش‌فرض‌ها که گویا جامعه‌ی افغانستان مذهبی-قومی و سنتی و... است، بر ضد حجاب و همه‌ی سمبول‌های اسلام سیاسی و کلیشه‌های قومی شعار دادند و خواستار «رفاه، برابری، کار، نان، آزادی» برای همه شدند. صدای زنان نه تنها که بنیادی‌ترین صدا و اعتراض بر ضد تروریست‌های تازه به قدرت رسیده بود، که مثنی محکمی بود به ذهن کجی‌های همه‌ی آلترناتیوهای ناسیونالیستی-مذهبی، که فرض‌شان این بود که جامعه‌ی افغانستان مذهبی-قومی است.

این مقاومت و مبارزه با وجود سرکوب بسیار خشن، همانند به گلوله بستن زنان، در زندان و در بند کشیدن و شکنجه‌های بسیار وحشت‌ناک، کماکان در جریان است. تروریست‌ها نمی‌توانند این صدای رسا را تار و تار یک کنند؛ مطالبات زنان همانند عنصر اکسجن و آب که برای حیات مهم است، برای زنده‌گی اجتماعی در افغانستان امروزی حیاتی و با ارزش است؛ بدون آن جامعه نمی‌تواند دم و بازدم کند.

رشد و گسترش و تعیین‌کنندگی این جنبش بیش‌تر در گرو گسترش اعتراض‌های زنجیره‌ای و موجی همانند با پشتیبانی پایدار از این خواست‌ها و مطالبات از سوی اتحادیه‌ها و انجمن‌های معلمان، دانشجویان، و در کُل کارگران در سکتورهای مختلف است.

اما کمی و کاستی‌ها و اساسا آسیب‌شناسی جنبش زنان و چرایی نپیوستن فعالان جنبش اجتماعی طبقه‌ی کارگر در این مبارزه و مقاومت را جدای از سرکوب بسیار وحشت‌ناک تروریست‌های امروزی، ترجیح می‌دهم در جای دیگری مشخصا در زمینه‌های تاریخی

و چشم انداز کلان تر در چهارچوب تاریخ طولانی استبداد، شکاف‌های چندگانه‌ی اجتماعی- نسلی، و به ویژه طبقاتی، موقعیت استراتژیک افغانستان و کشمکش منافع قدرت‌های خارجی به صورت جداگانه پی بگیرم.

**نگاه:** به نظر شما آینده‌ی افغانستان چگونه رقم خواهد خورد؟ سرنگونی حاکمیت طالبان، رهایی کارگران از نکبت استثمار و برده‌گی مزدی، آزادی زنان، و آسایش و رفاه جامعه، در گرو چه مولفه‌هایی است؟ چه باید کرد؟

**جواد طیب:** تعدادی از تحلیل‌ها بنا به منابع سرشار زیرزمینی افغانستان و نیاز سرمایه‌ی بین‌المللی به آن، آوردن دوباره‌ی طالبان را در قدرت به وسیله‌ی سرمایه‌ی جهانی، نوعی دولت- ملت سازی به شکل عربستان به وسیله‌ی دولت بریتانیا در قرن هجده می‌دانند. گویا همان‌گونه که بریتانیای وقت، آل سعود را از میان همه‌ی قبایل شبه‌جزیره برگزید و برایش هدایت داد که برای خون‌ریزی بیش‌تر به گروه مرتجع و عقب‌گرای سلفی (وهابیت) نیاز است تا با توان شمشیر و کشتار هرچه بی‌رحمانه‌تر، پایه‌های دولت را بنیاد بگذارند. آل سعود هم نهایتاً درخواست بریتانیا را پذیرفت و در نتیجه نطفه‌های دولت را ریختند و شد عربستان سعودی امروز، گویا طالبان هم در یک چنین نقش و رسالتی آمده‌اند تا چنین کاری را به فرجام برسانند و آینده‌ی افغانستان را نوعی سعودی یا کشورهای عربی می‌بینند، اما به نظر من سوای این که افغانستان از لحاظ موقعیت جغرافیایی، ترکیب جمعیت، شرایط اقلیم و... از سعودی و کشورهای خلیج متفاوت است؛ اگر قرار این‌طور می‌بود، آمریکا و همه‌ی متحدانش، به خصوص از ۲۰۰۱ الی

۲۰۲۱، چنین کاری را طی بیست سال با هزینه‌ی هنگفت انسانی، مالی و نظامی انجام دادند، نیاز نبود که پروسه را دوباره از سر شروع کنند.

به هر حال، در رابطه به آینده‌ی افغانستان هم متکی به تحلیل‌های امروز و دیروز سناریوهای را پیش‌بینی می‌کنند، اما روی هم‌رفته این مسلم است که مطمئناً که وضعیت موجود در افغانستان بسیار پایدار نیست؛ رژیم تروریستی قادر نیست دوام‌دار این همه فقر، فلاکت، سیه‌روزی را بر مردم تحمیل کند. جامعه در حال دگرگونی است؛ توان آدم‌کشی و زن‌ستیزی این رژیم خون‌خوار در برابر اعتراض‌های هر روزه، بحران اقتصادی-سیاسی، بحران محیط زیست و از همه مهم‌تر بحران ناامیدی اجتماعی قابل دوام نیست.

طالبان در بیش‌تر از دو سال به زور گلوله، سرکوب‌خشن، بگیر و ببند و خشونت بر سرق‌درت استند؛ آن‌هم فقط با حمایت ده‌ها میلیون دلاری هفته‌وار آمریکا و غرب و این روزها به اضافه‌ی توافق و قراردادهای با چین، ایران، ازبکستان و دیگر کشورها؛ اگر این حمایت‌های مستقیم امروز از رژیم تروریستی برداشته شود، ظرف یک ماه طالبان با همه‌ی این ستم‌گری، آزار و اجحاف‌شان، به وسیله‌ی مردم سرنگون و ریشه‌کن می‌شود.

می‌خواهم بگویم که رژیم تروریستی طالب در نگاه بسیار نزدیکی یا هم متوسط، خواه ناخواه منقلب می‌شود، اما اصل مساله این است که این تحول و به ویژه به زیر کشیدن و دگرگونی این رژیم تروریستی باید به وسیله‌ی طبقات پایینی و آحاد مردم به شکل بنیادی‌اش صورت بگیرد. مردم نه باید سرسوزنی توقع و توهمی نسبت به دولت‌های سرمایه‌داری زیر نام جامعه‌ی جهانی و... به خود راه دهند. تروریسم، طالب، داعش و عناصر گوناگون ناسیونالیسم و اسلام سیاسی، نیروهای فرازمینی نیستند که از ناکجاآباد



آمده باشند. این‌ها اساساً مدیرعامل، نمایندگان و در کل بخشی از پروژه‌ی از همین «جامعه‌ی جهانی» و کشورهای سرمایه‌داری است. اگر چهره‌ی بزرگ شده‌ی سرمایه در تن بایدن و پوتین و دیگر سران دولت‌های سرمایه‌داری در اروپا، آمریکا، استرالیا و... تبارز می‌یابد، سیمای واقعی و اصلی سرمایه در عمل کرد ملامت‌الله و خامنه‌ای و دیگر دیکتاتوران و تروریست‌ها مشاهده می‌شود.

به زیر کشیدن حاکمیت تروریستی طالبان، لغو برده‌گی مزدی، رهایی زنان، و شادکامی و رفاه جامعه اساساً در گرو یک انقلاب اجتماعی است. امروز بیش هر زمانه و زمینه‌ی دیگری، کارگران و همه‌ی مردم و تهی‌دستان جامعه نیازمند هم‌دستی، هم‌بستگی، تشکل و سازمان‌یابی بر ضد این وحشی‌گری و بربریت اسلام سیاسی، ناسیونالیسم و در کل کشمکش ارتجاعی ای مختلف سرمایه در افغانستان است.

ما همیشه محکوم و مکلف به انتخاب بد از بدتر نیستیم؛ مردم باید آلترناتیو خود را سواى جناح‌های به شدت ارتجاعی در معرکه و جدال اجتماعی داشته باشند. من بار بار گفتم هر گزینش بد از بدتر اساساً کش دادن فاجعه‌ی فعلی در هیکل بد و بدتر برای آینده است. مردم نباید خواست کم‌تر از زدودن همه‌ی عناصر و گروه‌های تروریستی، ضدزن، کودک‌آزار و انسان‌ستیز داشته باشند. این فرصتی است که ما کل آزادی‌ها و تمام برابری‌ها را بخواهیم و گام به گام برای تحقق آن مبارزه کنیم.

خواست و مطالبه‌ی همه‌ی مردم در جامعه: «نان، کار، آزادی، رفاه و برابری» است؛ هیچ‌کدام از جناح‌های درگیر امروزی نه توان تحقق این مطالبات و خواست‌ها را دارند و نه هم بدیل سیاسی و اجتماعی‌شان محمل این امور است.

**نگاه:** نقش میلیون‌ها افغانستانی پناهنده و مهاجر در کشورهای دیگر، به ویژه ایران و پاکستان، در این میان چیست؟ اکثریت آن‌ها، حداقل در ایران، به سخت‌ترین کارها با نازل‌ترین دست‌مزدها اشتغال دارند و در عین حال آوار کثیف‌ترین تبلیغات بورژوا-ناسیونالیستی را هم متحمل می‌شوند. در ماه‌های اخیر هم موجی از برخوردهای نژادپرستانه و اخراج اجباری آن‌ها به جریان افتاده است. در این باره چه باید کرد؟

**جواد طیب:** متأسفانه میلیون‌ها کارگر زاده‌ی افغانستان سال‌های متمادی است که هم در ایران و هم در پاکستان و سایر کشورهای منطقه مورد استثمار وحشیانه، اجحاف و ستم قرار دارند. صاحبان سرمایه در کشورهای میزبان حداکثر سود را از نیروی کار ارزان این کارگران به کیسه کرده‌اند و شاق‌ترین کارها را در بدترین شرایط و توأم با تحقیر به این بخش از طبقه‌ی کارگر تحمیل نموده‌اند. از قبل کار، عرق جبین و توان رایگان این‌ها، شهرها و بزرگ‌راه‌ها و پروژه‌های کلان به ثمر رسیده‌اند. نه این، بلکه به دلیل محرومیت مفرط در مقطعی در جهت گسترش بنیادگرایی و جنگ‌های نیابتی منحیث سپر و سرباز خط اول نبرد نیز مورد استفاده ابزاری قرار گرفته‌اند.

ژریم جنایت‌کار و ضدانسان جمهوری اسلامی و حکومت‌های رنگارنگ نظامی مستبد در پاکستان بیش‌تر از چهار دهه است که با کارگران و خانواده‌های شهروندان افغانستان در این دو کشور نه تنها که به چنین اعمال ضد انسانی بسنده نکرده‌اند، بلکه هر از گاهی از این کارگران، کودکان و زنان به عنوان نقطه‌ی فشار در برابر سیاست‌های حکومت‌های حاکم در افغانستان که این آوارگان از دست همان حکومت‌ها بی‌خانه و آواره شده‌اند، مورد استفاده قرار گرفته و می‌گیرند.

امروزه پشت سیاست‌های فاشیستی و نژادپرستانه‌ی اعمال شده‌ی حکومت‌ها در ایران و پاکستان نسبت به کارگران و مهاجران زاده‌ی افغانستان، این واقعیت پنهان است که قدرت حاکم به شهروندان و مردمی که علیه این رژیم‌های سرپا نابرابر در ایران و پاکستان به حق به جاده‌ها و خیابان‌ها آمده‌اند و اعتراض دارند، بگویند که این بحران اقتصادی، محیط زیستی، سیاسی و اجتماعی از کارکرد این سیستم و سیاست‌های این حکومت‌ها نیست، بل این ستم‌دیدگان و محرومان افغانستانی است که گویا باعث این همه بحران‌های اجتماعی شده‌اند. محرومان و جور دیده‌های افغانستان که در این کشورها حتی حق خرید و ایستادن در صف نان و گوشت را هم ندارند؛ این‌های که حق آموزش، داخل شدن در پارک تفریحی، ورزشگاه‌ها و... را ندارند. همین‌های که ابتدایی‌ترین حق انسانی را ندارند و منحیث انسان درجه چند هم محاسبه نمی‌شوند، گویا این قدر قدرت دارند که کل ساختار و سیستم را به این همه آشفتگی و بحران مواجه کنند!!؟ واقعا مسخره است.

راستش تنها هویت‌ها و گد‌های ناسیونالیسم بی‌اساس و خندار نیست، بهانه و ایجاد تفرقه‌اش هم میان انسان‌ها به همان اندازه میان‌خالی، دروغین و بی‌اساس است. این حکومت‌ها عمدا در این روزها می‌خواهند مردم برابری طلب را که در یک فصل جدید در هم‌بستگی و مبارزه در یک صف واحد قرار دارند، در میسر غلط قرار دهند و ایستادگی هم‌بسته‌ی مردم را از داخل مواجه به تقابل هویت‌های کاذب و ثانوی سازند.

در این بحبوحه هم بر ستم‌دیدگان افغانستانی در ایران و پاکستان و هم بر بشریت برابری طلب، به ویژه طبقه‌ی کارگر، در این کشورهاست که علیه سیاست‌های نژادپرستانه و فاشیستی با قطعیت تمام بایستند و تا سرنگونی این نظام‌های نابرابر و

ضدانسان، نگذارند که این رژیم‌ها موفق شوند که صورت مساله در جامعه را با تفرقه‌اندازی میان مردم به سود خود عوض کنند.

این کارگران که امروز در ایران و پاکستان زیر عنوان مهاجر، افغان، بیگانه و غیره با سیاست‌های ارتجاعی- فاشیستی مواجه‌اند، اساسا بخشی از بدنه‌ی یک کُلیت واحد (طبقه‌ی کارگر) در این ایران و پاکستان استند. مردم برابری‌طلب، به خصوص فعالان کارگری، در ایران و پاکستان باید بر خلاف دروغ بافی‌های گسترده و شرم‌آور رژیم‌های فاشیستی سعی کنند در امر سازمان‌یابی هرچه بیش‌تر بی‌جاشده‌گان، کارگران و مهاجران افغانستان، از هیچ هم‌کاری و هم‌یاری دریغ نکنند. این ستم‌دیدگان بخش جدایی‌ناپذیر از جنبش اجتماعی طبقه‌ی کارگر در پاکستان و ایران است و نباید گذاشت تا بخشی از این جنبش، و آن‌هم ستم‌دیده‌ترین بخش آن، قربانی سیاست‌ها و توطئه‌های ساختار حاکم در این کشورها گردد. فقط پیوند و اتحاد طبقاتی است که می‌تواند رهایی و خلاصی مردم را از شر ارتجاع، نابرابری و در کُل برده‌گی مزدی نوید دهد.

نوامبر ۲۰۲۳

## برگرفته از سایت کانون پژوهشی نگاه

[www.negah1.com](http://www.negah1.com)

[www.facebook.com/NegahJournal](http://www.facebook.com/NegahJournal)

